

تصورات قالبی جنسیتی، و جنسیتی روانی و تفاوت‌های واقعی دو جنس

سعیده بزازیان

ایدئولوژی مربوط به جایگاه سنتی زنان به صورتی ناهشیار حتی در ذهن افرادی که معتقدند آن را به دور انداخته اند همچنان پا برجا است. بسیاری از صفاتی که به مردان و زنان نسبت می‌دهیم نشأت گرفته از تصورات قالبی ماست. تصور قالبی یعنی عقیده ثابت و قراردادی درباره یک گروه، مثلاً اعتقاد به هیجانی بودن زنان و منطقی بودن مردان یک تصور قالبی است. تصورات قالبی انتظارات ما را تعیین می‌کنند. ما فرض می‌کنیم که همه اعضاء یک گروه در قالبهایی که به گروه نسبت می‌دهیم جای می‌گیرند. مثلاً ما در مورد مردها، زنها، فارسها، ترکها، لرها و... تصورات قالبی داریم. بنابراین تصور ما این است که هر کس به یکی از این گروهها تعلق داشته باشد، ویژگیهای آن گروه را خواهد داشت و انتظارات ما از او بدون آنکه شناخت قبلی داشته باشیم، بر اساس همان تصورات قالبی خواهد بود. برخی از تصورات قالبی در مورد زنها عبارتند از: وابسته، ملایم، مطیع، هیجانی و خونگرم و در مورد مردها: خشن، مستقل، خودرأی و رقابت جو.

تصورات قالبی سلامت روانی و روابط متقابل ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند. زنانی که نقش سنتی خود را به طور کامل می‌پذیرند، عزت نفس ضعیفتری دارند. آنها تمایل دارند باور کنند که زنها برای پیروی کردن به دنیا آمده اند، نه برای هدایت کردن. بنابراین کمتر از طریق شناساندن نیازها و تمایلات خود ابراز وجود می‌کنند و در نتیجه در معرض ناکامیها می‌گیرند. مردانی که نقش سنتی جنسی خود را می‌پذیرند، در فعالیتهای مراقبت از کودک مثل حمام کردن، لباس پوشاندن یا غذا دادن کمتر احساس راحتی می‌کنند. این مردان حتی زمانی که به کمکهای پزشکی نیاز دارند، کمتر تمایل نشان می‌دهند که تقاضای کمک کنند. همچنین آنها کمتر آمادگی دارند که خود را همدل و مهربان نشان دهند و احساسات خود را حتی در زندگی زناشویی و محیط خانواده بر زبان آورند (گنجی، ۱۳۷۹).

در بازار کار نیز تفاوتها یا نابرابریهای زیادی می‌بینیم که بر پایه تصورات قالبی جنسی بنا شده است و در این میان زنها هستند که بازنده اند. مثلاً در مقابل کار یکسان، زنها کمتر از مردها مزد می‌گیرند (۷۳٪ حقوقی را که مردها دریافت می‌کنند). زنها خیلی کمتر از مردها شانس دارند که ریاست یک کارخانه را برعهده بگیرند و در مجموع زنها خیلی کمتر از مردها (حدود ۵٪) به پستهای مدیریتی می‌رسند (هالپرن، ۲۰۰۱). و صدها مورد دیگر.

تحقیقات انجام شده در مورد سبک ارتباط زنان و مردان نشان می‌دهند که علی‌رغم تصور قالبی و عمومی بر این که زنها بیشتر از مردها حرف می‌زنند، مردها در تعداد زیادی از موقعیتهای، زمان بیشتری برای حرف زدن می‌گذرانند. همچنین مردها تمایل دارند موضوعهای تازه ای را وارد بحث کرده و سخن دیگران را قطع کنند (دوکس، ۱۹۸۵؛ هال، ۱۹۸۴). با این همه زنها بیشتر تمایل دارند احساسات و تجربه های شخصی خود را آشکار سازند (کوزبی، ۱۹۸۳).

آیا مرد و زن بودن صفات متقابل یک پیوستارند یا ابعاد مستقلی هستند؟

تعداد زیادی از روانشناسان معتقدند که زن و مرد بودن، ابعاد شخصیتی مستقل به حساب می آیند. به عبارت دیگر زنان و مردانی که در ارزشیابی صفات مردانه نمره بالایی به دست می آورند، در ارزشیابی صفات زنانه الزاماً نمره پایینی کسب نمی کنند. افرادی که بعد کارکردی مردانه نشان می دهند، می توانند بعد عاطفی - بیانی زنانه نیز نشان دهند. اشخاصی که صفات کارکردی و عاطفی - بیانی را به طور همزمان نشان می دهند، دو جنسیتی روانی دارند. اشخاصی که در آنها تنها بعد کارکردی قوی است، به طور قالبی مرد یا نر محسوب می شوند. اشخاصی که در آنها تنها بعد عاطفی - بیانی قدرت دارد، به طور قالبی زن یا ماده تلقی می شوند. افرادی که در هیچ یک از دو بعد قرار نگیرند، طبق ابعاد جنسیتی خنثی به حساب می آیند. به نظر می رسد که اشخاص خنثی، احساس اضطراب می کنند؛ مثلاً زنان خنثی، نسبت به زنانی که صفات مردانه یا صفات زنانه بیشتری دارند، حتی از جانب دوستان خود با دید مثبت پذیرفته نمی شوند. همچنین آنها از ازدواج خود کمتر احساس رضایت می کنند (بوکوم وایکین، ۱۹۸۴).

با اینکه همه پژوهشگران درباره این مسأله که اشخاص دو جنسیتی روان نسبت به اشخاص خیلی مرد یا خیلی زن از سلامت جسمی بالاتری برخوردارند، اتفاق نظر ندارند، با این وجود ثابت شده است که افراد دو جنسیتی روان، سازگاری نسبتاً خوبی دارند، زیرا می توانند برای نشان دادن استعدادها و تمایلات خود و برای هماهنگی با اجبارها و الزامهای موقعیت، هم از صفات مردانه و هم از صفات زنانه استفاده کنند. براساس مفاهیم اریکسون درباره هویت و صمیمیت، دانشجویانی که دو جنسیتی روانی دارند، نسبت به دانشجویان کاملاً مرد، کاملاً زن و یا خنثی، ترکیبی از هویت مثبت و صمیمیت بالا را نشان می دهند. به عبارت دیگر آنها بر اساس آنچه هستند و آنچه باور دارند، با تمام نیرو ابراز وجود می کنند و برای گسترش روابط صمیمانه مشترک، توانایی زیادی دارند. افراد دو جنسیتی روان، در برابر فشارهای جمعی در جهت همنوایی، استقلال و در مقابل یک کودک عواطف مادرانه نشان می دهند. آنها در انجام دادن فعالیتهای متعدد و متنوع، از جمله نجاری یا تعمیر برخی وسایل خانگی و آشپزی یا بچه داری احساس راحتی می کنند. آنها در قضاوتهای اخلاقی، پختگی زیاد و عزت نفس بالا و در فایق آمدن بر شکست، توانایی بالایی دارند. اشخاص دو جنسیتی روان تمایل دارند در مواقع نیاز به دیگران کمک کنند. این افراد بیشتر آمادگی دارند در رهبری گروههای مختلط سهیم باشند. زنان دو جنسیتی روان، رویدادهای استرس زای زندگی را خیلی ناخوشایند و ناراحت کننده تلقی نمی کنند.

به نظر می رسد که صفات عاطفی - بیانی، خواه به وسیله زنان نشان داده شود خواه به وسیله مردان، به خوشبختی زندگی زناشویی کمک می کنند. زنانی که شوهران آنها دو جنسیتی روانی دارند، خوشبخت تر از زنانی هستند که شوهران آنها تنها با نقش جنسیتی مردانه قالبی و زمخت هم رنگی نشان می دهند. به سخن ساده تر، زنانی که شوهران آنها ویژگیهای هر دو جنس را دارند، نسبت به زنانی که شوهران آنها سعی می کنند ویژگیهای سنتی مردانه را نشان دهند، بیشتر احساس خوشبختی می کنند. مردانی که دو جنسیتی روانی دارند، در مقایسه با مرد سالاران، بیشتر تمایل دارند احساسات عاشقانه ابراز کنند و زنان هم مثل مردان همسری می خواهند که هممل، ملایم و بچه دوست باشد (گنجی، ۱۳۷۹).

برخی طرفداران تساوی حقوق زن و مرد (فمینیستها)، بنابه دلایل نظری و سیاسی، مفهوم دوجنسیتی روانی را مورد انتقاد قرار داده اند. طبق دیدگاه فمینیستی، مسأله اساسی این است که دوجنسیتی روانی به صورت مالکیتی مرکب از صفات زنانه و مردانه تعریف می شود. از این دیدگاه هر نوع تصور برای ایجاد تمایز بین دو جنس، خصوصاً تصورات قالبی جنسیتی، از اساس مردود است. برخی از فمینیستها ترجیح می دهند همه تصورات مربوط به جنسیت را باطل اعلام کنند. در مقابل این دیدگاه باید اذعان داشت اگرچه وجود تفاوت‌های جنسی در حدی که عموماً مطرح است، طبق تحقیقات مختلف رد شده است، اما وجود تصورات قالبی جنسیتی امری بدیهی است. توجه به مفهوم دوجنسیتی روانی نه تنها اعتقاد به تساوی زن و مرد را نقض نمی کند، بلکه طرح این مفهوم در جوامعی که سالیان سال با تصورات قالبی زندگی کرده اند، به عنوان یکی از اهداف کوتاه مدت دستیابی به برابری دوجنس، در جهت تعدیل مواضع مرد سالارانه از یک سو و تغییر مواضع منفعلانه زنان از سوی دیگر می تواند بسیار مؤثر باشد.

تفاوت‌های واقعی زنان و مردان

دانشمندان معتقدند علاوه بر تفاوت‌های آناتومیکی و جنسی اولیه و ثانویه، تفاوت‌های ظریف بسیاری در مغز زنان و مردان وجود دارد که باعث پردازش متفاوت اطلاعات و عواطف می شود. تحقیقات نشان می دهند که زنان در تست‌های حافظه، درک مطالب و نشرهای پیچیده، تلفظ و مهارت‌های کلامی، مهارت‌های حرکتی ظریف، همدلی، مهارت‌های اجتماعی و جستجوی امنیت نمرات بالایی می گیرند. مردها در تست‌های استدلال، مهارت‌هایی که مستلزم حرکت اشیاست و تکالیف هدفمند، تکالیف ریاضی و فضایی نمرات بالاتری دارند. در کل میانگین نمرات درسی زنان بالاتر است. از سوی دیگر تعداد مردها هم در بین افراد باهوش و هم در بین افراد ناتوان ذهنی بیشتر می باشد. دلایل این تفاوت‌ها از عوامل آناتومیکی و هورمونی تا عوامل محیطی گسترده است.

با کنترل تأثیر عوامل محیطی و یادگیری اجتماعی و با استفاده از روش‌های عصب شناختی از جمله توموگرافی و اندازه گیری حجم قسمت‌های مختلف مغز، مطالعاتی در زمینه تفاوت‌های MRI آناتومیکی و نروفیزیولوژیکی انجام شده که نتایج آنها به این شرح می باشد:

مقایسه مردها و زنها نشان می دهد که مغز مردها حدود ۱۰٪ بزرگتر از مغز زنهاست. این تفاوت با توجه به اندازه بدن مردها قابل توجهی می باشد، چون سلول‌های عضلانی بیشتر، نرون‌های بیشتری را برای کنترلشان طلب می کنند. با در نظر داشتن این مسأله، محققین دانشگاه جان هاپکینز به این نتیجه دست یافتند منطقه آی.پی.ال که در کرکس مغز، در قسمت زیرین لب‌های آهیانه، در هر دو طرف سر و بالای گوشها قرار دارد، دارای اندازه‌های متفاوت در زنان و مردان می باشد. آی.پی.ال راست در حافظه، توجه و ادراک انتخابی، توانایی حس روابط بین بخش‌های مختلف بدن و ادراک احساسات و عواطف شخصی نقش دارد و آی.پی.ال چپ در ادراک زمان، سرعت و توانایی چرخش ذهنی. آی.پی.ال راست در زنها بزرگتر از آی.پی.ال چپ می باشد و در مردها این حالت بر عکس است، یعنی آی.پی.ال چپ بزرگتر می باشد. آی.پی.ال چپ منطقه ای است که بزرگی اندازه آن در ریاضیدانها و فیزیکدانها به اثبات رسیده است (ساباتینی، ۲۰۰۲).

مطالعات پیرلسون نشان می دهند بخشهایی از لبه‌های گیجگاهی و پیشانی یعنی ناحیه بروکا (بخشی از نیمکره چپ که بالای شیار جانبی قطعه پیشانی قرار داشته و در تولید گفتار نقش دارد) و ناحیه ورنیکه (بخشی از نیمکره چپ که در قسمت بالایی قطعه گیجگاهی، زیرشیار جانبی واقع شده و در درک و فهم گفتار نقش دارد)، در زنها به طور معناداری بزرگترند. اندازه گیری حجم ماده خاکستری در نواحی مختلف کرتکس نشان می دهد حجم ماده خاکستری مغز زنها ۲۳٪ در منطقه بروکا و ۱۳٪ در منطقه ورنیکه بزرگتر می باشد. این امر دلایل بیولوژیکی برتری زنها را در مهارتهای کلامی نشان می دهد (همان منبع).

آیا این تفاوتها نشانگر رابطه برتری - کهتری بین زنان و مردان است؟ نظریه پردازان معتقدند که چنین نتیجه گیری، ساده سازی مسأله است. در مجموع زنانی هستند که در فیزیک و ریاضیات برترند و مردانی که در مهارتهای کلامی برتری دارند. اما زمانی که سطح وسیعی از جمعیت را مطالعه می کنیم، به تفاوتهای وابسته به جنس دست می یابیم. با وجود این، تعبیر این داده ها بالقوه منبع سوء استفاده های بسیاری خواهد بود، اگر یکی از دو جنس به دنبال شواهدی برای اثبات برتری خود باشد. برعکس شناخت نحوه تفکر و احساس هر دو جنس می تواند در افزایش و بهبود روابط بین فردی و نیز ایجاد زمینه همکاریهای متقابل و ارتقاء و پیشرفت هر دو جنس با توجه به تفاوتهای واقعی و نه بر اساس تصورات قالبی بسیار مفید باشد.

فهرست منابع:

۱- راتوس، اسپنسو. ۱۳۷۹. روانشناسی عمومی. حمزه گنجی، مترجم. نشر ویرایش.

2-Halpern,D.,2001.Cognitive sex differences.www.apa.org

3-Sabbatini,R.M.E.,2002. Are there differences between the brains of males and females?www.apa.org